

آسیای صغیر، پایگاه شعر سیاسی فارسی در قرن هفتم

دکتر قدسیه رضوانیان

استادیار، عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران

قبل از استیلای مغول، بلاد ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان، هر کدام از معتبرترین مراکز تعلیم و تعلم و دارای کتابخانه‌ها و مدارس و علما بود. با حمله مغول تمام این مراکز ویران گردید و از آن‌همه کتاب و اهل علم و ادب چیزی باقی نماند. هجوم هلاکو دو مرکز عمده کتاب یعنی الموت و بغداد را نیز به همین وضع نهاد، در داخل ایران جز قسمت کوچک جنوب آن که به دلیل پذیرش ایلی مغول، از تخریب در امان مانده بود، مأمنی برای اهل علم و ادب بجا نماند، اما در میان ممالک اسلامی، دو منطقه دیگر یعنی روم و هندوستان غربی پایکوب ستم ستوران مغول نشده بود. امراء و سلاطین آنها با قبول خراج‌گزاری و تبعیت از مغول، راه ایشان را به آن حدود سد کرده بودند. این سه ناحیه، مجالی شد برای کسانی که از شر قتل عام مغول می‌گریختند و در پی محلی امن و امرایی ادب‌دوست می‌گشتند، بدین ترتیب هر کس می‌توانست پشت بر یار و دیار، خود را به بلاد دوردست می‌افکند که اندیشه تعرض آن، قوم خون‌آشام بدان دیرتر صورت می‌بست تا مگر از طوفان بلا امان یابد.

«وضع فرهنگی آسیای صغیر را در دوره اسلامی، از نظر نفوذ زبان فارسی به سه دوره مشخص می‌توان تقسیم کرد:

۱- از آغاز حمله سلجوقیان تا حمله مغول؛

۲- از حمله مغول تا فتح استانبول و تشکیل امپراتوری عثمانی؛

۳- دوره عثمانی‌ها.

ناگفته پیداست که فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر، ریشه‌های کهنی از ۲۵۰۰ سال پیش داشت؛ اما نفوذ واقعی فرهنگ ایرانی از سال ۶۶۳ هجری آغاز می‌شود که آلب ارسلان در جنگ ملازگرد، رومانوس دیوجانس، قیصر روم شرقی را شکست داد و دروازه‌های آسیای صغیر را به روی اسلام و فرهنگ ایرانی گشود.

محیط دستگاه سلجوقیان روم یک فضای کاملاً ایرانی بود، به طوری که از ۱۶ تن پادشاهان آن خاندان ۸ تن، نام ایرانی کیانی داشتند؛ ۳ کی قباد، ۲ کی کاووس. در میان شاهزادگان آن دودمان هم به نام‌های شاهنشاه، کی خسروشاه، جهان‌شاه، کی فریدون، فرامرز، سیاوش، بهرام‌شاه و کامیار برمی‌خوریم.

نگاهی به کتاب‌های تاریخ آن دوره؛ مثل *الاوامر/العلائیه* و *مسامرة الاخبار* می‌رساند که رجال آنان نیز بیشتر ایرانی بودند.

درباره شعر فارسی در عصر سلجوقیان روم، این قدر باید گفت که دربار آنان درست مثل درگاه محمود غزنوی، پرورش‌گاه شعر فارسی بود. (نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، یغما، فروردین ۵۰) دربار سلجوقیان در این سرزمین، مثل عراق و خراسان و ماوراءالنهر، همچنان میعادگاه شاعران، دانشمندان و نویسندگان فارسی‌زبان محسوب می‌شد. بعد از سال‌ها باز زبان فارسی زبان دستگاه اداری نیز بود. زبان اهل دیوان، فارسی بود و علما و صوفیه و شعرا و مورخان نیز به آن زبان سخن می‌راندند و هم غالباً به همان زبان می‌نوشتند. اکثریت سکنه نیز که محترفه و بازرگانان شهر و تعداد زیادی از وزرا و مستوفیان و عمال و ارکان دولت را شامل می‌شد، زبان‌شان فارسی بود. (پله پله تا ملاقات خدا، ص ۶۵)

سلاطین سلجوقی روم که همه شعر دوست بودند، با تشویق و ترغیب، علما و شعرا را به این دیار کشاندند. بعضی از آنها مثل غیاث‌الدین کیخسرو اول و برادرش ملک ناصرالدین برکیارق شاه، هم خود شعر می‌گفتند و هم از دانش‌دوستان بودند. علاوه بر سلاطین سلجوقی، حتی امرای محلی آسیای صغیر مثل فخرالدین بهرامشاه و پسرش علاء‌الدین داوود شاه، حکمرانان شهرهای ارزنجان ولارنده نیز، پناهگاه اهل فضل و امید اصحاب دانش و ملجأ شعرا و هنرمندان بودند. (ایران و جهان، ج ۱، ص ۵۵۲) اما در بین همه شهرها، قونیه واقع در جنوب شرقی جلگه مرکزی آسیای صغیر، تخت‌گاه گروهی از سلجوقیان روم، از این جهت رونق بیشتری داشت. به گفته زرین کوب «هنوز یک جزیره امنیت محسوب می‌شد» (پله پله تا ملاقات خدا، ص ۶۵) این بود که صاحبان علم و صنعت بسیاری به اینجا پناه آوردند و دربار آنها میعادگاه شاعران، دانشمندان و نویسندگان فارسی‌زبان محسوب می‌شد که از دیار خود رانده و آواره شده بودند. این مسئله، سرعت تازه‌ای به حیات علمی و فرهنگی در حال توسعه این منطقه بخشید. (شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر، ص ۱۸) این ادبا و فضلا در این دیار غربت نه تنها به کار و زندگی علمی خود ادامه دادند، بلکه محل استقرار خود را رونق و اعتبار خاصی بخشیدند، به‌خصوص باعث ترویج زبان فارسی در این دیار گشتند. اصولاً در قرن هفتم و هشتم در آسیای صغیر اکثر کتاب‌ها به فارسی نوشته شده است، همچنین در نامه‌نویسی نیز، بیشتر زبان فارسی به کار می‌رفت و چون اکثر دانشمندان و شاعران بزرگ ایرانی که پای گریز داشتند از قبیل خاندان مولوی، نجم‌الدین رازی، اوحیدین کرمانی، ابن بی‌بی، فخرالدین عراقی، سیف فرغانی و ... که از بد حادثه به آسیای صغیر مهاجرت کردند، از صوفیان و عارفان بودند، آثار فارسی که پیش از آن جنبه علمی و ادبی داشت، از آن پس، رنگ عرفان گرفت و آثار گرانبهای در زمینه تصوف خاصه در طریقه مولویه و در آیین فتوت که گسترش فراوانی در آسیای صغیر داشت، به‌وجود آمد. معرفی همه دانشمندان فارسی‌نویس و فارسی‌گوی و ذکر آثار فارسی آنان که در این دیار تصنیف گردیده در این مقوله امکان‌پذیر نیست؛ اما از میان همه آن آثار، آثار مولوی و یاران او از همه مهم‌تر است. شهرت و نفوذ شخصیت عظیم مولوی در دوره زندگی و عظمت تأثیر دیرپای آثارش بعد از او بر همگان روشن است و اهمیتی که اجتماعات طریقه مولویه از نظر نشر زبان فارسی داشته‌اند، خود، در

خور توجه است. انسان در آرامگاه مولوی در قونیه با آن‌همه شعر و عبارت‌های فارسی بر در و دیوار، خود را در فضای آشنای یاران او می‌یابد.

این سرزمین به مدت طولانی به‌عنوان یکی از پایگاه‌های زبان فارسی مطرح بود و زبان و فرهنگ ایرانی در عمق قلمرو عثمانی، نفوذ کرد. هنوز هم بسیاری از لغات نغز زبان فارسی بر سر زبان‌هاست. تغییر زبان فارسی به زبان ترکی و از رسمیت انداختن آن هر چند از رونق و توسعه آن کاست، موفق به از بین بردن کامل آن در این دیار نگردید.

به نوشته بهار، ده‌ها سال بعد، بعضی از سلاطین آل عثمان که جای سلاجقه را گرفته بودند، خود به پارسی شعر می‌گفتند. (ایران و جهان، ج ۲، ص ۴۰۴) از طرف دیگر این مهاجرین هم‌چنان که ادبیات فارسی را در خارج از ایران منتشر ساختند، «صنایع ظریفه و سبک معماری خاص ایرانی را نیز در بلاد روم و مصر داخل نمودند و یک عده از ابنیه مصر و شام و روم در آن ایام به دست ایرانیان مهاجر بنا شده است. (تاریخ مغول، ص ۵۶۴) با این‌همه، نویسندگان معاصر، بنیان‌گذار زبان و ادب به خصوص شعر فارسی را در آسیای صغیر، خاندان جلیل مولوی دانسته‌اند، پدر مولانا [بهاء ولد] بر حسب بعضی روایات، به سبب حسادت و سوء ظن خوارزمشاه و به موجب اقوال دیگر، ترس یا اطلاع از تهدید مغول، دست به مهاجرت زد. به سبب دعوت علاءالدین کیقباد، پادشاه سلجوقی روم که خود عارف مشرب بود رهسپار آن دیار گردید و مورد اکرام علاءالدین قرار گرفت. در برخی از مآخذ آمده است که سلطان گه‌گاه دست او را از روی ادب می‌بوسید. (جستجو در تصوف ایران، ص ۲۷۹)

پس از مرگ او در سال ۶۲۸ق، فرزندش مدتی در خدمت شاگردان پدر بود تا اینکه خود از پیشوایان طریقت شد. در قونیه خانقاهی بر پا کرد و در آنجا به ارشاد مردم پرداخت (تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۸-۹) از طرف دیگر چون بنیاد تصوف از بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا قرار یافته بود و در این ایام مردم آن را با چشمان خود می‌دیدند و خود به خود، به طرف آن کشانده می‌شدند، موجب رونق کار مولانا می‌شد، گذشته از این مولانا در کشور روم با چند تن از شهریاران سلجوقی که در آن ملک با استقلال یا از جانب مغول به پادشاهی و فرمانروایی نشسته بودند، هم‌عصر بود و پادشاهان سلجوقی که از قدیم به علما و دانشمندان و مشایخ دین و پیران



طریقت ارادت می‌ورزیدند نظر به قدمت خاندان و شهرت پدر و عظمت شخصی، رعایت جانب مولانا را از فرائض می‌دانستند. (تحقیق احوال و زندگانی مولانا، ص ۱۳۵) مولانا مغولان را دوست نمی‌داشت و معتقد بود که خدا برای هر تخریبی ترکان را می‌فرستد او معتقد بود که ستمگری‌ها و خونریزی‌های مغول ناشی از فرسودگی و خواب‌ماندگی دنیای شرق و ظلم و ندانم‌کاری‌های دست‌اندرکاران اداری و سپاهی و روحانی است. در اشعار وی همه وقایع تاریخی، به‌خصوص جنبه اجتماعی آن انعکاس یافته است. در آنها تهاجم مغول، شهرهای ویران شده، روستاهای نابود گشته، سرهای بریده، شحنة و خلاصه همه وجوه زندگی این عهد به نمایش گذاشته شده است. (دین و دولت در ایران، ج ۲، ص ۶۹۷) در مثنوی مولوی نیز انتقاد از حکومت‌های استبدادی و حاکمان ستمگر، غالباً در لابه‌لای مطالب صوفیانه و عارفانه و در قالب داستان و قصه بیان شده است. هم‌چنان که پیش و پس از او نیز، زندگی حیوانات، تمثیلی برای زندگی بشر بوده است و کتاب کلیله و دمنه، نمونه بارز این بیان تمثیلی است و زبان تمثیل در شعر سیاسی، بیان‌گر عدم آزادی بیان است؛ گرچه این سؤال ایجاد می‌شود که سیف فرغانی با مولوی هم‌زمان و هم‌مکان بوده است و اگر این نکته را نیز بیفزاییم که نفوذ کلام مولوی به دلیل نفوذ معنوی او، قابل قیاس با سیف فرغانی نبوده و به همین دلیل نیز، به طور طبیعی، باید مصونیت او نیز بیش از سیف فرغانی بوده باشد، این بیان غیرمستقیم توجیهی نمی‌یابد جز اینکه بگوییم، مولوی، به جوهر شعر ناب دست‌یافته و تجربه شاعرانه به معنای خاصش، او را از پرداختن به مسائل روز در شعرش باز می‌داشت است؛ با این حال در مثنوی، داستان‌هایی با رویکرد سیاسی پرداخته شده که از آن جمله؛ داستان «شاه ترمذ و دلچک» است: «شاه با دلچک خود به بازی شطرنج می‌پردازد، دلچک به زودی او را مات می‌کند و کیش می‌دهد، شاه او را مفصل ضرب و شتم می‌کند. در دست دوم نیز دلچک برنده می‌شود و از ترس به گوشه اتاق می‌گریزد و زیر لحاف و نمد خود را پنهان می‌کند، شاه علت را می‌پرسد و دلچک پاسخ می‌گوید:

کی توان حق گفت جز زیر لحاف با تو چون خشم‌آور آتش سجاج

ای تو مات و من ز زخم شاه مات می‌زنم شه‌شه ز زیر رخت‌ها

(دفتر ۵، ص ۳۲۱)



و مولوی نتیجه می‌گیرد که در دنیای ستم شاهان، حرف حق را نمی‌توان آشکارا بیان کرد بلکه باید در لحاف داستان‌ها و تمثیل‌ها گفت.

و یا در داستان شیر و گرگ و روباهی که به شکار می‌روند و گاو و بز و خرگوشی شکار می‌کنند؛ گرگ مأمور تقسیم شکارها می‌شود و با وجود اینکه گاو را سهم شیر می‌داند و بز را سهم خود و خرگوش را سهم روباه، شیر سر او را از این توزیع ناعادلانه می‌کند و روباه از این ماجرا درس می‌آموزد و هر سه را غذای چاشت و ناهار و شام شیر می‌شمارد.

وقتی شیر از او می‌پرسد که این عدالت را از کجا آموختی؟! روباه، پاسخ می‌دهد: از سرگذشت گرگ و نتیجه می‌گیرد که:

کرد پیدا از پس پیشینیان	پس سپاس او را که ما را در جهان
همچو روبه پاس خود داریم بیش	تا که ما از حال آن گرگان پیش
بنگرید و پند گیرید ای مهان	استخوان و پشم آن گرگان عیان
چون شنید انجام فرعونان و عاد	عاقل از سر بنهد این هستی و باد

(دفتر ۱، ص ۸۲)

گاه نیز انتقادهای صریح به ظالمان و عاملان آنها دیده می‌شود:

لاجرم ذوالنون در زندان بود	چون که حکم اندر کف رندان بود
در کف طفلان چنین در یتیم	یک سواره می‌رود شاه عظیم
لاجرم منصور برداری بود	... چون قلم در دست غداری بود
لازم آمد یقتلون الانبیاء	چون سفیهان راست این کار و کیا

(دفتر ۲، ص ۱۴۰)

و یا بی‌اعتنایی و تحقیر شاه و صدر و میر در دو بیت زیر:

عکس، چون کافور نام آن سیاه	مر اسیران را لقب کردند شاه
بر نوشته میر یا صدر اجل	بر اسیر شهوت و حرص و امل

(دفتر ۴، ص ۲۶۶)

و یا در جایی دیگر که شاهان را بنده مردم می‌داند:



جمله شاهان، بنده بنده خودند جمله خلقان مرده مرده خودند
جمله شاهان، پست، پست خویش را جمله خلقان مست، مست خویش را
(دفتر ۱، ص ۳۶)

اما پس از مرگ معین‌الدین پروانه، این دیار دیگر شادابی گذشته را نداشت و طی زمان به سرعت روزهای قدرت و امید را پشت سر می گذاشت و در این سال‌ها آن جزیره امنیت «تدریجاً به جزیره طوفان تبدیل می‌گشت و قدرت سلجوقیان، عرصه انحطاط و زوال می‌گشت و درخشندگی سابق را نداشت». (پله‌پله تا ملاقات خدا، ص ۲۱۷)

شاید سخنی بی‌جا نباشد اگر گفته شود که اوضاع شبه جزیره آسیای صغیر تا این زمان، بدین حد از ضعف و نابه سامانی نرسیده بود. تعدادی از بزرگان حکومتی در قتل عام مغولان به هلاکت رسیده بودند. معین‌الدین پروانه، نماینده مغولان و وزیر مقتدر سلجوقی بازجویی و محاکمه شده، سپس مقتول گشته بود. غیاث‌الدین کیخسرو سوم، سلطان سلجوقی، کم‌سن و سال و آلت دست امراء بود و شورش گران پیوسته در کار آشوب‌گری بودند. در این ایام صاحب دیوان، شمس‌الدین جوینی، که از طرف اباقا مأمور «استمالت رعیت و ضبط مملکت روم، تنقیح حسابات ابواب المال و املاک و اصلاح فاسد و ارغام حاسد و تألیف شارد و دفع معاند» (جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۷۰) گردیده بود به شبه جزیره آناتولی رسیده و به همراه قوای مغول و غیاث‌الدین کیخسرو سوم و ... به سوی قونیه آمده، به دنبال جنگ خونینی که در حوالی قونیه در محلی به نام «صحرای موت آوا رخ داد محمدبیگ، برادران و عمویش به قتل رسیدند. در این زمان اباقاخان پس از پروانه، نماینده دیگری به روم فرستاد «تا آن را از یاغی محافظت نماید» (جامع التواریخ، ج ۲ ص ۷۶۹) در همین زمان است که سیف فرغانی درباره اوضاع آشفته و ظلم و جور نمایندگان و امرای مغولی در این سرزمین می‌گوید:

ظلم به هر خانه لانه کرده چو خطاف عدل چو عنقا ز چشم خلق نهان بود
مردم بی‌عقل و دین گرفته ولایت حال بره چون بود چو گرگ شبان بود
(دیوان، ص ۱۴۴)

در این زمان سلطان وقت سلجوقی، غیاث‌الدین کیخسرو سوم بود. او در جریانات جاری سرزمین‌های سلجوقی نه تنها نفوذ چندانی نداشت، بلکه آلتی بیش در دست امراء و رجال نبود و حکومت از آن مغولان و شحنة‌های آنان بود. برخورد مغولان با وی بیانگر آن است که آنان از این امر کاملاً مطلع بودند. پس از احمد تکودار در زمان ارغون‌خان که در سال ۶۳۸ ق جانشین او شده بود، جنگ بر سر مقام و منصب و دخالت خانان مغول در امور آسیای صغیر همچنان ادامه داشت.

این حوادث نشان می‌دهد که در آن تاریخ حکمرانان سلجوقی حتی در حد یک والی مغول نیز قدر و اعتباری نداشتند، آسیای صغیر به صورت یکی از ولایات ایلخانان درآمده بود و به صورت مقاطعه به این و آن واگذار می‌شد. در زمان ارغون‌خان این سرزمین تیول‌گیختو به شمار می‌رفت. (تاریخ مغول، ص ۲۳۹) ظاهراً اولین بار شمس‌الدین جوینی پس از عزل از وزارت بود که به این مقام منصوب شد و منشور حاکمی شهر سیواس را به نام او نوشتند. (جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۷۵)

شیرازۀ امور از هم گسسته بود، کارها پیشرفت نداشت، کمر مردم زیر سنگینی بار مالیات خم شده بود و بدهی مردم از بابت خراج به مغولان روز به روز انباشته‌تر می‌شد ...

خانه‌ها لانه روباه شد از ویرانی	شهرها خانه شطرنج شده از بی‌شاهی
حاکمان دردم از او فبجر و تمغا خواهند	عنکبوت از بنهد کارگه جولاهی

(دیوان، ص ۱۷۳)

جنگ و زد و خورد بر سر مقام و سلطنت همچنان در جریان بود نه تنها بین حکام ناتوان و ضعیف سلجوقی، بلکه بیشتر بین شاهزادگان و امراء مغولی مشاهده می‌شد تا سرانجام در سال ۶۹۴ ق غازان‌خان پسر ارغون، پس از منازعات شدید و طولانی به ایلخانی رسید، او نیز حاکمانی را به این منطقه می‌فرستاد که هر یک پس از چندگاهی سر به شورش بر می‌داشتند و سرکوب می‌شدند. شاهزادگان سلجوقی نیز به همین میزان در تلاش بودند که خود را از نظارت مغولان برهانند.



بدین جهت مشاهده می‌شود که از این دوره تا انقراض و فروپاشی حکومت این دودمان در سال ۷۰۷ ق، حکومت چندین بار دست به دست شد؛ در حالی که از سلطنت تنها نامی برای آنان مانده بود. ناگفته پیداست که این وضع موجبات سلب آرامش و امنیت از جامعه را فراهم می‌ساخت. سیف فرغانی که در این ایام در آق سرا زندگی می‌کرد، در قصاید متعددی که برای غازان‌خان فرستاده، از اوضاع نابه‌سامان، از خرابی و ویرانی شهرها و خانه‌ها و غارت و چپاول مردم توسط امراء مغول، شکایت کرده است. برای نمونه می‌توان به برخی از ابیات یکی از این قصائد اشاره کرد:

خسروا خلق در ضمان تواند	طالب سایه امان تواند
هیچ‌کس را نماند آسایش	تا چنین ناکسان، کسان تواند
...دست ایشان ز ملک کوتاه کن	ور چو انگشت تو از آن تواند
رومیان همچو گوسپند از گرگ	همه در زحمت از سگان تواند
همچو سگ قصد نان ما دارند	ریگانی که گرد خوان تواند

(دیوان، ص ۱۸۴)

پس از مرگ غازان‌خان در سال ۷۰۳ ق و جلوس اولجایتو، یکی از امراء و شاهزادگان مغول، به نام «ایرنجین» به امارت روم اعزام شد، این زمان، مقارن با حکومت غیاث‌الدین مسعود دوم، آخرین فرد از دودمان سلجوقی بود که پس از مرگ او کسی از خاندان سلجوقی به حکومت نرسید و اداره شبه جزیره آناتولی به شکل یک ولایت به «ایرنجین» واگذار شد. بدین ترتیب حکومت سلاجقه روم پایان یافت و از آن پس به دست ترکمانان افتاد که از قبل نیز چشم طمع دوخته بودند:

ترکمان خسری هر نفس از هر طرفی	بر ولایت بزند چون اجل ناگاهی
-------------------------------	------------------------------

(دیوان، ص ۱۷۳)

سیف فرغانی را می‌توان از برجستگان شاعران سیاسی دانست که همواره زبان اعتراض و ستیزه، بر غاصبان و جباران ظالم، گشاده است. او در دورانی می‌زیست که اسباب انحطاط فکری



و اجتماعی ایران از همهٔ وجوه و در همهٔ طبقات فراهم شده است. (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۲۰۱)

«هر مزوری، وزیری و هر مدبری، دبیری گشته، هر مستندفی مستوفی و هر مسرفی، مشرفی و هر شیطانی، نایب دیوانی شده است». (تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۱۸)

سیف فرغانی این فساد سیاسی و اجتماعی را در قصیده‌های مختلف انعکاس داده است اما یکی از قصاید او که در دیوان نیز پس از دو قصیدهٔ ستایش خدا و مدح پیامبر قرار گرفته است، چکامه‌ای است که در آن، تمام دست‌اندرکاران ظلم و ستم و تباهی را مورد خطابی سرزنش‌آمیز قرار می‌دهد. این قصیده با مطلع:

چو روبه حيله‌ها سازی ز بهر صید عوانی
تو مرداری خوری آن گه که سگ باشد شکار تو
تو هم چون گربه آن جایی که آن ظالم نهند خوانی
مگر سیری نمی‌داند سگ مردار خوار تو

آنگاه که زمینه‌ای این چنین مساعد، فراهم می‌شود. سلطانی نالایق و بی‌تدبیر، در این میدان جولان می‌کند:

ایا سلطان لشکرکش، به شاهي چون علم سرکش
که هرگز دوست، با دشمن ندیده کارزار تو
چو آتش بر فروزی تو، به مردم سوختن هر دم
از آن کان خس نهد خاشاک، دایم بر شرارت تو
به شادی می‌کنی جولان در این میدان، نمی‌دانم
در آن زندان غم خواران که باشد غمگسار تو

ستم سلطان به دست پیشکارش جریان می‌یابد:

خری شد پیشکار تو که در وی نیست یک جو دین
دل خلقی از او تنگ است اندر روز بار تو



سلسله ستم پس از سلطان به دستور هامان‌وشی می‌رسد که آتش به خرمن درویشان زده و از غبار ظلم او، دست‌ها به سوی باران عدل حق، دراز گشته:

ایا دستور هامان‌وش که نمرودی شدی سرکش
تو فرعونى و چون قارون به مال است افتخار
... به گاو آرند در خانه، به عهد تو، که و دانه
ز خرمن‌های درویشان، خران بی‌فسار تو
به ظلم انگيختى ناگه غبارى و ز عدل حق
همى خواهيم بارانى که بنشانند غبار تو
مستوفى دیوان سلطان نیز قلمش چون زرده ماری است که خلاق از او گریزان‌اند:
ایا مستوفى كافى که در دیوان سلطانان
به حل و عقد در کار است، بخت کامکار تو
... خلاق از تو بگریزند، هم‌چون موش از گربه
چو در دیوان شه گردد سیه‌سر زرده مار تو
قاضى حرام آشام رشوت‌خور نیز، از تیر طعن او در امان نیست:

ایا قاضى حیل‌ت‌گر، حرام‌آشام رشوت‌خور که بی‌دینی است دین تو و بی‌شرعی شعار تو
... تو را ببینند در دوزخ، به دندان سگان داده زبان لغوی‌گوی تو، دهان رشوه‌خوار تو
اما این بی‌عدالتی و نابه‌سامانی، در تمام سطوح زندگی اجتماعى دیده می‌شود، راستی و صداقت، رخت بریسته و بازار خون‌آشامان و مزدوران، پروتق گشته:

ایا بازاری مسکین، نهاده در ترازو دین چو سنگت را سبک‌کردی، گران زان است بارتو
و درویش رعن‌اوشی که از این آشفته بازار، بیش از همه سود می‌جوید:
ایا درویش رعن‌اوش، چو مطرب با سماعت خوش
به نزد ره روان بازی است رقص خرس‌وار تو
مشاهده این ناملایمات، زبان او را همچون ناصر خسرو، پرخاش‌گر و عتاب‌آلود می‌کند و سیف
در آخرین بیت این قصیده، به درشت‌ناکی زبان خود اعتراف می‌کند:



چو تیز آهنگ شد قوالت، نباشد سیف فرغانی!

غزل‌سازی در این پرده که باشد دست یار تو

در شعر او، فریاد عشق به آزادی انسان شکست‌خورده و هستی بر باد شده، انسان تحقیرشده زیردست قرار گرفته، موج می‌زند. او، شاعری، انقلابی است و بسیاری از قصایدش، آینه تمام‌نمای عصر محنت‌بار اوست. او در بیت‌های مؤثر قصاید خویش، به وضع دردانگیز و دل‌گداز انحطاط عمیق اجتماعی و واژگون شدن همه اصول اجتماعی و دین و رکود بازار علم، هنر، راستی، مروت و رواج نامردمی، ناراستی و سفاهت اشاره می‌کند. (تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۷۸) شاید بتوان گفت که شهامت و صراحت او در تاریخ ادبیات ما نظیر ندارد، آنگاه که با قدرت پولادین کلام خود، امیر سست‌رای بی‌تدبیر را به تحقیر می‌کشانند:

به نزد همت من خردی ای بزرگ امیر امیر سخت دل سست رای بی‌تدبیر

(ص ۱۲۰)

امیرانی که چون مهره شطرنج از پی بازی حکام مغول، چندگاهی بر صفحه سیاست، ظاهر می‌شوند:

چو شطرنج از پی‌بازی است، هر شاهی که می‌بینم

مریز آب رخم را و ز شاهان بی‌نیازم کن

و به شاعران دیگر نیز سفارش می‌کند که:

از ثنای امرا نیک نگه‌دار زبان گرچه رنگین سخنی، نقش مکن دیواری

(ص ۲۴)

و سرانجام با قلبی پر امید، آرزوی همه انسان‌های آزادی‌خواه را در قصیده‌ای ماندگار، ثبت می‌کند:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد	هم رونق زمان شما نیز بگذرد
وین بوم محنت، از پی آن، تا کند خراب	بر دولت آشیان شما نیز بگذرد
باد خزان نکبت ایام ناگهان	بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد
این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید	نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد



... ای دوستان خوهم که به نیکی دعای سیف یک روز بر زبان شما نیز بگذرد

(دیوان، ص ۱۳۷)

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۴۷.
- بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
- خسروشاهی، رضا؛ شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری؛ تهران، دانش سرای عالی، ۱۳۵۰.
- ریاحی، محمد امین، مقاله نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، مجله یغما، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۴۹.
- زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- _____، جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- سیف فرغانی، دیوان، با تصحیح و مقدمه ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۴.
- فروزانفر، بدیع الزمان، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد، مشهور به مولوی، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۳۳.
- فضل الله همدانی، رشیدالدین، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، چاپ اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی، به کوشش کریم زمانی؛ اطلاعات، ۱۳۷۶.
- نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، فروغی، ۱۳۴۴.
- نوایی، عبدالحسین؛ ایران و جهان، از مغول تا قاجاریه، ج ۱، تهران، نشر هما، ۱۳۷۰.